Journal of Fiqh and Usul
Vol. 51, No. 2, Issue 117
Summer 2019
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v51i2.64481

سال پنجاه و یکم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۱۷
تابستان ۱۳۹۸، ص ۱۰۷-۸۷

عزت نفس و احکام فقهی آن*

دکتر سید جعفر علوی
استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی
Email: alavi.s.j@gmail.com

چکیده

«عزت نفس» احساس ارزشمندی شخص نسبت به خود است. حفظ عزت نفس و پرهیز از تذلیل نفس که در دانش تعلیم و تربیت و اخلاق، بحثی مهم و اثرگذار به شمار می‌رود، در دانش فقه نیز مورد توجه قرار گرفته و زیر بنای احکام فراوانی واقع شده و ردپای آشکاری در فتاوای فقهی یافته است و این در حالی است که بحث از عزت نفس به صورت مستقل و منسجم در کتب فقهی معنون نشده است. نویسنده در این پژوهش بنیادی، با روش توصیفی ـ کتابخانه‌ای، از میان متون فقهی پنج دلیل مرتبط به بحث را اصطیاد کرده و به بررسی دلالی آن پرداخته است. برخی از این ادله از قبیل دو قاعده نفی حرج و ضرر به عنوان ثانوی، منجر به صدور احکام مرتبط با عزت نفس می‌شوند؛ و بعضی نیز مانند ادله حرمت اذلال نفس و ذلت پذیری بیانگر حکم اولیه‌اند؛. بدین ترتیب باید اذعان کرد گستره و تنوع احکام مرتبط با عزت نفس، بیانگر نقش پررنگ و تأثیرگذار عزت نفس در احکام فقهی است. و می‌تواند در صدور احکام فقهی بیش از این به عنوان یک متغیر، در نظر گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: عزت نفس، ذلت، اذلال، منت، شأن، مروت.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹٦/۰۲/۲۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹٦/۰۸/۱۷.

Self-esteem and its Jurisprudential Rulings

Sayyed Jafar Alavi, Ph.D., Assistant Professor, Razavi University of Islamic Sciences.

Abstract

Self-esteem is to feel worthy about oneself. Maintaining self-esteem and avoiding self-humiliation which is considered as an important and effective issue in the knowledge of education and ethics has been taken into consideration in Islamic jurisprudence and underlies many rulings and has an obvious footprint in fatwas; however this issue has not been discussed independently and coherently in the jurisprudential books. The author, in this fundamental study, through descriptive-library method, has extracted from the jurisprudential texts, five reasons concerning the above said issue and discussed their denotation. Some of these reasons such as Nafye Haraj and Zarar in the form of secondary rulings lead to the issuance of rulings related to self-esteem and some others including the proofs of prohibition of self- humiliation indicate the primary ruling. Therefore, it should be admitted that the scope and variety of rulings related to self-esteem imply the significant and effective role of self-esteem on jurisprudential rulings and may be considered as a variable in issuing more rulings.

Keywords: self-esteem, indignity, humiliation, condescension, dignity, manliness.

مقدمه

«عزت نفس» یا همان ارزشی که شخص نسبت به خود قائل است، در مباحث تعلیم و تربیت و نیز در دانـش روانشناسـی از اهمیـت فراوانـی برخـوردار اسـت. چـه، «عـزت نفـس» زمینـه و عـاملی بـرای تصمیم‌گیری‌های فعلی و آینده شخص است. کسی که خود را موفق و ارزشمند ارزیابی می‌کنـد، می‌توانـد مسیر خویش را با اعتماد به نفسی مضاعف و توان بیشتری نسبت به گذشته ادامه دهد. از معصیت و رفتـار زشت، دوری می‌کند و دنیا و شؤونات دنیوی در نگـاه وی پَسـت و نـاچیز بـه شـمار مـی‌رود. سـختی‌ها و مشکلات، او را ناامید و متزلزل نمی‌کند و در مقابلِ هواهای نفسانی و شهوات، مقاومت بیشتری دارد.

حال باید دید عزت نفس با این میزان تأثیر در رفتار و روابط انسانی، چه جایگاهی در دانش فقـه دارد؟ آیا حفظ و رعایت عزت نفس و یا ذلت و اِذلال آن، می‌تواند به عنوان یک متغیر در احکام فقهـی بـه شـمار آید؟ با بررسی این موضوع و پاسخ به سؤالات مزبور، اولاً لزوم توجه به این مقوله اخلاقی در صدور احکام فقهی تا حدودی روشن خواهد شد. ثانیاً زمینه‌ای برای بررسی امکان تأسیس قاعده‌ای فقهی در بحث عزت نفس، فراهم می‌شود و ثالثاً ارتباط و پیوند بین مباحث اخلاقی و روانشناسی از یک سو و مباحـث فقهـی از سوی دیگر، بیش از پیش آشکار می‌گردد.

از این رو در پژوهش حاضر، پس از مفهوم شناسی، احکام مرتبط با «عزت نفس» در ابـواب مختلـف فقه، به صورت اجمالی ارائه می‌گردد. سپس ادله این احکام، استخراج و بررسی می‌شود. در ایـن مقالـه، از میان عبارات فقها پنج دلیل برای احکام مرتبط با عزت نفس، اصطیاد شـده و مـورد بررسـی و تحلیـل قـرار گرفته است؛ که می‌تواند دست مایه‌ای برای پژوهش‌های بعدی در زمینه عزت نفس فقهی قرار گیرد.

مفهوم شناسی

مباحث مرتبط با عزت نفس در فقه را می‌توان در ضمن واژه‌ها و عبارات مختلفی دنبال کـرد. واژگـان و عباراتی مانند عزت، ذلت و اذلال، منت، اهانت، مروّت، شأن، اللائـق بحالـه. در ایـن قسـمت بـه مفهـوم شناسی مواردی می‌پردازیم که به نظر می‌رسد به بررسی لغوی بیشتری نیاز دارد.

عزّت

عزت در لغت به معنای شدّت، قوّت، غلبه و برتری است (ابن فارس، ۴/ ۳۸). به زمین سـخت و غیـر

قابل نفوذ و البته غیر سنگی، «عَزازة» می‌گویند (همو، ۴۰). این واژه در معانی دیگری هم چـون کرامـت و بزرگواری نیز به کار رفته است (ابن منظور، ۵/ ۳۷۵).

شاید بتوان گفت ارتباط بین معنای اصلی (شدّت و غیر قابل نفوذ بودن) و معنـای کرامـت و عظمـت، ارتباط لازم و ملزومی است. نتیجه سرسختی و نفوذ ناپذیر بودن انسان، نسبت به حوادث روزگار و سـخنان سخیف دیگران، ارجمندی و بزرگواری است. کسی که مقاوم است و با عملکرد خـویش بـه دیگـران اجـازه خدشه وارد کردن به شخصیت خود را نمی‌دهد، به کرامت و سرافرازی دست پیـدا می‌کنـد. همان‌گونـه کـه شخص ثالث نیز می‌تواند با توجه ویژه به این فرد، موجباتِ نفوذ ناپذیری و در نتیجه ارجمندی و کرامت او را فراهم کند. بدین ترتیب بر خلاف نظر برخـی نویسـندگان (شـجاعی، ۱۸۰)، «عـزت نفـس» حـالتی در انسان است که هم می‌تواند محصول عملکرد خود شخص باشد و هم نتیجه توجه دیگری.

به نظر می‌رسد در آموزه‌های دینی آن‌جا که واژه مزبور در ترکیباتی مانند «عزّ النفس» و «عزّ المؤمن» به کار می‌رود (کلینی، ۲/ ١٤٩)، به معنای کرامت و ارجمندی است. بدین ترتیب عبـارت «عـزّت نفـس» در آموزه‌های دینی، در همان معنای لغوی یعنی ارزشمندی خود به کار رفته است.

منّت

واژه منّت، دارای دو معنای اصلی است. معنای نخست، قطع و انقطاع است و «ممنون» در آیه شـریفه «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ» (تین: ۶) نیز از معنای همین اصل به شمار می‌رود؛ یعنی برای آنان پاداشی دائمـی است.

معنای دوم، انجام عملی نیکو و زیبا است (ابن فارس، ۵/ ۲۶۷). منّت، یعنی نعمتی سـنگین و بـزرگ. از این معنا به دو گونه استفاده می‌شود؛ یکی آن جا که شخص به دیگری، نعمتی بزرگ عطا می‌کنـد و گونـه دوم، موردی است که مُنعم، احسان خویش را به طرف مقابل، گوشزد می‌کند (راغب اصفهانی، ۷۷۷).

مروّت

«مروّت» در لغت به کمالِ مردانگی و انسانیت معنا شده اسـت (فراهیـدی، ۸/ ۲۹۹؛ ابـن منظـور، ۱/ ۱۵۴). این واژه در فقه و در ضمن بحث از عدالت، مطرح شـده و از آن، معنـایی خـاص اراده می‌شـود کـه می‌توان آن را معنای اصطلاحی «مروّت» دانست. صاحب جواهر «مروّت» را چنین معنـا می‌کنـد: حـالتی نفسانی که انسان را بر اخلاق نیکو و رفتار و عادات زیبا وادار می‌سازد (۴۱/ ۳۱).

ذلّت

واژه ذلت به فروتنی و نرمش، معنا شده است. این واژه، متضاد عزت است (ابن فـارس، ۲/ ۳۴۵؛ ابـن منظور، ۱۱/ ۲۵۶).

طریحی برای «ذِلّ» معنای سختی و صعوبت و برای «ذُلّ» معنای ضد عزت را نقل کرده است. به نظر وی، «ذلول» به فرد مطیع و فرمانبردار و «ذلیل» به شخص خوار و حقیر، اطلاق می‌شود (طریحی، ۵/ ۳۷۵).

شأن

«شأن» در لغت به معنای امر، کار و حالت آمده است (ابن منظور، ۱۳/ ۲۳۰)؛ و مراد از آن در بسیاری از کابردهای فقهی، مقام و منزلت فردی، خانوادگی و اجتماعی است. در مجموع می‌توان شأن را این گونه تعریف نمود: «مجموعه‌ای از شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و فیزیکی و روانی در فرد که جایگاه عرفی هر فرد در اجتماع را در هر عصر و زمان مشخص می‌سازد» (شعبانی و کریمی، ٤٢).

نمونه‌ای از تأثیرات فقهی عزت نفس

احترام و ارزش قائل شدن برای خویش که امروزه از آن به «عزت نفس» یاد می‌شود، از مؤلفه‌های تأثیرگذار در احکام فقهی است. در ابواب مختلف فقهی، نمونه‌های فراوانی یافت می‌شود که حکمی فقهی، بر اساس عزت و یا ذلت نفس بنا شده است. ابوابی مانند طهارت، صلات، دین، هبه، حج، امر به معروف و نهی از منکر، اجتهاد و تقلید، چنین احکامی را در بر دارد. احکام ذیل، نمونه‌ای از این موارد است:

۱. فروشنده طلبکار، می‌تواند برای وصول طلب خود به مفلّس مراجعه کرده و از طریق فسخ معامله، عینِ مالِ خود را دریافت نماید. این حقِ رجوع و فسخ معامله، با پرداخت بدهی از طرف سایر طلبکاران، ساقط نمی‌شود؛ زیرا در این پرداخت، نوعی منّت وجود دارد (علامه حلّی، ۲/ ١٤٧).

۲. اگر یکی از اولیای میت، پیشنهاد کند که هزینه کفن را شخصاً پرداخت کند، به دلیل این که سایر اولیا زیر بار منّت نروند، از وی پذیرفته نشده و از مال خودِ میت، پرداخت می‌شود (محقق حلّی،۱/ ۳۳٦).

۳. کسی که برای انجام وضو، آب در اختیار ندارد، واجب است آبی را که به وی هدیه می‌شود، بپذیرد؛ اما قبول کردن هزینه خرید آب، واجب نیست؛ زیرا در پذیرش هزینه ـ بر خلاف قبول خود آب ـ منّت وجود دارد (صیمری، ۳۵۲).

۴. ابراء، عقد است نه ایقاع؛ زیرا ابراءِ حق، مستلزم پذیرش نوعی از منّت برای طرف مقابل است. پس برای این‌که چنین منّتی بر وی تحمیل نشود، باید آن را عقد دانست تا عملی اختیاری به شمار رود (شهید ثانی،۶/ ۱۶).

۵. بر نمازگزار واجب نیست لباس هدیه‌ای را قبول کند؛ هر چند ساتری نداشته باشد. زیرا لازمه این

پذیرش، قبول منّت است (بحرانی،۷/ ۴۵).

۶. ایجاد زمینه برای تسلّط یافتن کافر بر مسلمان حرام است؛ زیرا این تسلّط به ذلت مسلمان، خواهد انجامید (مصطفوی، ۲۹۴).

۷. رقص مرد از لهو است و برای مؤمن سزاوار نیست و بسا موجب اذلال نفس است و جایز نیست (تبریزی، استفتاءات جدید، ۲/ ۲۲۰).

۸. گر عملی که فی نفسه مباح است، موجب اذلال نفس شود، آن عمل حرام و انجام دهنده آن از عدالت، خارج خواهد شد (تبریزی، تنقیح مبانی العروة، ۷۰).

۹. لباسی که مختصّ به طائفه‌ای است و انسان با پوشیدن آن، بین مردم بدنام و مورد نکوهش قرار می‌گیرد، چنانچه پوشیدن آن موجب اذلال نفس باشد، جایز نیست (تبریزی، استفتاءات جدید، ۲/ ۲۸۰).

بدین ترتیب روشن است فقیهان امامی به مقوله عزت نفس و ذلت آن توجه خاص داشته‌اند و در پاره‌ای موارد، وظیفه مکلف را با توجه به این اصل اخلاقی بیان کرده‌اند؛ با این وجود، سؤال اصلی این است که در نگاه آنان، عزت و یا ذلت نفس، عنوانی اولی است یا ثانوی؟ آیا «عزت نفس» یا «ذلت نفس» به خودی خود، موضوعی از موضوعات احکام شرعی است یا عنوان دیگری مانند «عسر و حرج» و یا «ضرر و مشقت»، موضوع اصلی است و موارد مذکور در ذیل آن عناوین مطرح شده و متعلق حکم شرعی قرار گرفته‌اند؟ در ادامه ـ به لطف الهی ـ به بررسی دلایل فقهی احکام مربوط به عزت نفس می‌پردازیم.

دلایل احکام مرتبط با «عزت نفس»

احکام مرتبط با عزت و یا ذلت نفس در ابواب مختلف فقهی به صورت پراکنده یافت می‌شود؛ با این وجود منشأ و سرچشمه این احکام ـ لاجرم ـ ادله خاصّ فقهی است که با شناسایی و بررسی آن‌ها، می‌توان نسبت به میزان تأثیر عزت نفس در احکام فقهی به قضاوت نشست. بدیهی است به منظور به دست آوردن این دلایل باید به سراغ عبارات فقها رفت و از لا به لای متون فقهی، ادله احکام مزبور را استخراج نمود. با مروری بر متون فقهی، موارد متعددی به دست می‌آید که فقها در ضمن صدور حکم، به دلیل آن نیز پرداخته‌اند. در این پژوهش به پنج دلیل که برای احکام عزت نفس مطرح شده و یا قابل طرح است، اشاره می‌کنیم.

نفی حرج

۱. توضیح و تطبیق قاعده نفی حرج

یکی از کارآمدترین و مهم‌ترین قواعد فقهی، قاعده نفی حرج است. این قاعده در ابواب مختلف

فقهی، کاربرد فراوان دارد. با توجه به مفاد قاعده مزبور، هر حکمی در شریعت که امتثال آن، موجب سختی و مشقت فراوان برای مکلف شود، برداشته شده است.[۱] به دیگر سخن، با توجه به این قاعده، عمومیت ادله احکام ـ که بر اساس آن، هم مورد حرجی و هم غیر حرجی را شامل می‌شود ـ محدود شده و فقط به مواردی که به حرج نمی‌انجامد، اختصاص پیدا می‌کند.

برخی فقیهان، پاره‌ای از احکام مربوط به عزت نفس را با عسر و حرج، مرتبط دانسته‌اند. به عنوان نمونه، صاحب جواهر در بحث بیع سلف بیع می‌فرماید: اگر «مسلم الیه» بخواهد بیش از مقداری که در بیع توافق کرده‌اند به «مسلم» بپردازد، پذیرش مقدار زیادی بر «مسلم» واجب نیست. یکی از دلایل آن، به وجود آمدن منّت است که تحمّل آن باعث مشقّت می‌شود (۲۴/ ۳۲۹). وی در بیان دلیل برای عدم اجبار مفلس بر فروش منزل مسکونی خویش آورده است: فروش منزل مسکونی، موجب عسر و حرج و مشقتی است که تحمل نمی‌شود؛ گر چه این عسر و حرج به حسب شرافتی باشد که در فقدان آن، نقص و اذلال نفس است (همو، ۲۵/ ۳۳۸).

هم چنین در بحث وضو، مرحوم حکیم آورده است: پذیرش آب اهدایی از طرف دیگران برای وضو گرفتن، واجب است به شرط این که به پذیرش منّتی منتهی نشود که موجب حرج می‌شود (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۲/ ۱۷۰).

بدین ترتیب برخی فقیهان، حفظ و یا مخدوش شدن عزت نفس را در احکام فقهی، مؤثر دانسته‌اند و دلیل آن را وجود حرج و مشقّت خاص در شکسته شدن عزت نفس، معرفی کرده‌اند.

۲. بررسی دلالت نفی حرج

در استدلال فوق، قیاسی، مشابه قیاس ذیل شکل می‌گیرد:

الزام به پذیرش منّت (دست کم برخی از موارد منّت) حکمی است که موجب حرج است.

هر حکمی که موجب حرج باشد، در اسلام برداشته شده است.

پس الزام به پذیرش منّت، برداشته شده است.

به منظور اثبات کبرای قیاس، یعنی برداشته شدن احکام حرجی، به دلایل متعددی از آیات و روایات، استناد شده است؛ به گونه‌ای که برخی در دلالت آن‌ها بر نفی حرج، هیچ تردیدی را روا نمی‌دانند (بجنوردی،۱/ ۲٥٤).

---

۱ درباره شدت مشقت و طریقه بیان شارع در رفع این حرج، برخی اختلاف نظرها بین فقها دیده می‌شود که طرح آن‌ها خارج از موضوع این نوشتار است.

اما صغرای قیاس قابل بحث است. باید دید آیا پذیرش منّت و شکسته شدن حرمت و عزت نفس، برای انسان حرجی به شمار می‌رود یا خیر؟ آیا زیر بار منّت دیگران رفتن، به اندازه‌ای دشوار است که معمولاً مردم آن را تحمّل نمی‌کنند؟ اگر چنین باشد، التزام به حکمی که به پذیرش منّت از سوی دیگران، منجر شود، حرجی خواهد بود و با توجه به قاعده نفی حرج، آن حکم، برداشته می‌شود. بر این اساس، می‌توانیم به صورت کلّی بگوییم: هر حکم فقهی که باعث منّت پذیری و از بین رفتن عزت نفس شود، برداشته شده است. اما روشن است که این گزاره ـ با این شمول ـ پذیرفتنی نیست.

گفتنی است در این جهت، فرقی هم بین حرج نوعی و شخصی وجود ندارد. توضیح این که راجع به حرج منفی در قاعده نفی حرج، دو دیدگاه وجود دارد. برخی حرج منفی را حرج نوعی می‌دانند؛ یعنی آن سختی و مشقتی که برای عموم مردم، غیر قابل تحمّل است. معیار در این نظریّه، نوع و عموم مردم هستند و شخص مکلّف در این زمینه، نقشی ندارد. اما بر اساس نظریه دوم، شخص مکلّف به عنوان ملاک و میزان در نظر گرفته می‌شود. اگر برای او به تنهایی هم حرجی بود، حکم برداشته می‌شود و اگر برای سایرین حرجی بود و برای او حرجی در پی نداشت، حکم پا برجا خواهد ماند (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۱/ ۲۰۳؛ مکارم شیرازی،۱/ ۱۹۶).

حال هر کدام از این دو دیدگاه را مبنای قاعده نفی حرج بدانیم، نمی‌توان به طور کلّی احکام و الزامات منّت‌آور را منتفی دانست؛ زیرا چنین نیست که اکثریّت مردم یا تمام آن‌ها هر گونه کاهش عزت نفس و منّت پذیری را حرجی به شمار آرند. بلکه در نهایت باید گفت اگر ملاک در قاعده نفی حرج، حرج نوعی است، احکامی که التزام به آن موجب شکسته شدن عزت نفس برای عموم و نوع مردم می‌شود برداشته شده است؛ و چنان چه معیار را حرج شخصی دانستیم، به شرایط هر یک از مکلّفین بستگی خواهد داشت. برخی عزت نفس بالایی دارند که کوچک‌ترین منّت، برای آنان غیر قابل تحمل است که در این صورت حکم برداشته می‌شود و بعضی از عزت نفس پایینی برخوردارند؛ برای این افراد الزاماتِ منّت آور به سختی برداشته می‌شود.

نفی ضرر

۱. توضیح و تطبیق قاعده نفی ضرر

قاعده نفی ضرر نیز بسان برخی قواعد دیگر، از قواعد فقهی پرکاربرد به شمار می‌رود و فقیهان در موارد مختلف به قاعده نفی ضرر استناد کرده‌اند. بر اساس این قاعده، حکمی که به سبب آن، ضرری بر مکلّف، وارد می‌شود، برداشته شده است (بجنوردی،۱/ ۲۲٤). برای مثال، در صورتی که وضو گرفتن برای بدن شخص، ضرر داشته باشد، با استناد به قاعده مذکور، وجوب وضو منتفی می‌شود (سیستانی، علی، منهاج

الصالحین، ۱/ ٤٤).

حال برخی فقهیان، ضرر منفیّ در این قاعده را فراتر از آسیب بدنی و مالی دانسته و ضررهای آبرویی را هم مشمول این قاعده معرفی کرده‌اند. بنابراین، آن جایی که التزام به حکمی شرعی، موجب ذلّت مکلف شود و به عزت نفس وی آسیب برساند، قاعده نفی ضرر، این حکم را بر می‌دارد. از این رو، در بحث جواز تیمم آورده‌اند: اگر تهیه آب برای وضو به ضرری منجر شود، می‌توان تیمم کرد. مصادیق ضرر مذکور، مختلف است؛ ذلّت و خواری و درخواستی که موجب ذلت شود نیز از مصادیق ضرر به شمار می‌رود (کاشف الغطاء، ۳۱۱). بعضی فقها نیز گفته‌اند: اگر قرض گرفتن آب یا ثمن آن، مستلزم ضرر آبرویی باشد به گونه‌ای که قرض دهنده انجام کاری را از قرض گیرنده، انتظار داشته باشد که معمولاً از وی چنین کاری انتظار نمی‌رود، بر وجوب تحمّل این امتنان، دلیلی نداریم (اشتهاردی، ۱۰/ ٤۸). هم‌چنین یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، نبود ضرر و زیان آبرویی دانسته شده است (خوانساری، ۵/ ٤٠٤؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۱/ ٤۷۲؛ سیستانی، علی، منهاج الصالحین، ۱/ ٤۱۹).

بدین ترتیب، قاعده نفی ضرر نیز یکی از دلایل احکام مربوط به عزت نفس محسوب شده است.

۲. بررسی دلالت نفی ضرر

استناد به قاعده نفی ضرر همانند استدلال به قاعده نفی حرج، متشکّل از یک قیاس است:

الزام به پذیرش منّت (دست کم برخی از موارد منّت) حکمی است که موجب ضرر آبرویی است.

هر حکمی که موجب ضرر آبرویی باشد، در اسلام برداشته شده است.

پس الزام به پذیرش منّت، برداشته شده است.

بسیاری از فقیهان بر پذیرش کبرای قیاس، تصریح کرده‌اند. به دیگر سخن، ضرر منفی در قاعده نفی ضرر را شامل ضرر عِرضی و آبرویی هم دانسته‌اند (خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ٤/ ۳۱٤؛ صدر، ۱۳۸). برخی از فقها نیز شمول مزبور را نپذیرفته‌اند و اطلاق «ضرر» بر هتک حرمت و آسیب بر وِجهه و آبرو، را بر خلاف استعمالات لغوی و عرفی دانسته‌اند (خمینی، القواعد الفقهیة، ۳/ ۹۲).

بدین ترتیب پذیرش کبرای قیاس را باید به بحث قاعده نفی ضرر و مفهوم معنای «ضرر» موکول کرد؛ که بررسی آن خارج از موضوع اصلی این پژوهش است و مجالی دیگر می‌طلبد. چنان چه نظر گروه اول را پذیرفتیم و ضرر آبرویی را هم مشمول قاعده نفی ضرر دانستیم، باید به بررسی صغرای قیاس بپردازیم.

به نظر می‌رسد قضاوت راجع به صغرای قیاس هم به مصادیق و موارد خارجی بستگی دارد. در هر موردی که حکم شرعی، باعث ایجاد ضرری آبرویی شود، آن حکم برداشته شده است. اما مواردی که التزام به حکمی شرعی، عزت نفس را مخدوش می‌کند ولی در عرف، ضرری آبرویی محسوب نمی‌شود به استناد

قاعده نفی ضرر، منتفی اعلام نخواهد شد. از این رو، برخی فقیهان به این دلیل که پذیرش آب اهدایی برای گرفتن وضو، منت و ضرری در پی ندارد، قبول آن را از باب مقدمه واجب، واجب دانسته‌اند (نراقی، مستند الشیعة، ۳/ ۳۷۰).

حرمت اذلال نفس و ذلت پذیری

۱. توضیح و تطبیق حرمت اذلال نفس

حرمت ذلت پذیری و اذلال نفس، یکی دیگر از دلایل احکام مرتبط با عزت نفس است. در کتاب‌های فقهی این مطلب از مسلّمات دانسته شده است که عملی که باعث تحقیر و ذلت انسان می‌شود، حرام است. صاحب ریاض آورده است: اذلال و تحقیر مؤمن نسبت به خود، منهی عنه است و نص، فتوا و دلیل عقل، بر آن اتفاق نظر دارند (۸/ ۱۷٤).

فقها در موارد فراوانی، دلیل صدور حکم خویش را حرمت اذلال نفس معرفی کرده‌اند. شیخ انصاری در بحث مقدارِ اموال لازم برای استطاعت در حج می‌نویسد: اقوی این است که اموال حج‌گزار باید متناسب با شأن و شرافت وی باشد. سپس در تأیید این نظر به ادله حرمت اذلال مؤمن نسبت به خود تمسک می‌کند (انصاری، کتاب الحج، ۲۹). رفتارهای غیر متعارفی که فی‌نفسه مباح است ولی نزد مردم، اذلال نفس شمرده می‌شود، حرام است و انسان را از عدالت خارج می‌کند؛ مانند این که شخصی تنها پوشش وی، ساتر عورتش باشد و از منزل خارج شود (تبریزی، تنقیح مبانی العروة، ۷۰). پوشیدن لباس‌هایی که در نگاه مردم بسیار زشت و قبیح است، نوعی اذلال نفس و حرام است (سیستانی، علی، المسائل المنتخبة، ۲۳). ورود به اماکنی که موجب اذلال نفس می‌شود نیز حرام دانسته شده است (تبریزی، صراط النجاة، ٦/ ٤۳۱). برخی در جواز رقص مرد، اشکال کرده و مستند خویش را حرمت اذلال نامیده‌اند (تبریزی، استفتاءات جدید، ۲/ ۲۱۹).

بدین ترتیب حرمت اذلال نفس دلیل احکام متعددی است که با مباحث عزت نفس کاملاً مرتبط است.

۲. بررسی دلالت اذلال نفس

به نظر می‌رسد در اصل حرمت اذلال نفس مؤمن، اختلاف و اشکالی وجود ندارد. برخی از دلایل این حکم عبارت است از: قاعده نفی سبیل، آیه عزت و احادیث حرمت اذلال نفس.

دلیل اول: قاعده نفی سبیل

به منظور تبیین بحث، نخست به توضیح و تطبیق قاعده نفی سبیل می‌پردازیم و سپس دلالت آن را بر احکام عزت نفس بررسی می‌کنیم.

توضیح و تطبیق قاعده نفی سبیل: مضمون و مُفاد قاعده نفی سبیل را می‌توان در این عبارت خلاصه کرد که تسلط و استیلای کافر بر مسلمان نارواست و باید از آن اجتناب شود. این مطلب در کتاب‌های فقهی، تحت عنوان قاعده نفی سبیل یاد می‌شود (مراغی، ۲/ ۳۵۲). جایگاه این قاعده به گونه‌ای است که گفته‌اند بر بسیاری از قواعد فقهی دیگر، حکومت دارد (انصاری، المکاسب المحرمة، ۴/ ۱۴۲). فقها با توجه به قاعده مزبور، احکام شرعی بسیاری را استنباط کرده‌اند؛ احکامی مانند حرمت فروش قرآن به کافران (صاحب جواهر، ۲۲/ ۳۳۴)، بطلان ازدواج زن مسلمان با مرد کافر (همو، ۳۰/ ۵۱)، عدم تولیت کافر بر وقفی که به مسلمین مرتبط می‌شود (لنکرانی، ۲۵۱)، ولایت نداشتن در احکام اموات (همو، ۲۵۰).

همان گونه که از نام این قاعده هم قابل استفاده است، مهم‌ترین دلیل در این قاعده، آیه شریفه «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱) است. برخی فقیهان در تحلیل آیه مذکور به این مطلب، اشاره کرده‌اند که معیار در نفی سلطه کافران، حفظ عزت مؤمنین است. تسلط کافران به این دلیل مبغوض خدای تعالی است که موجب ذلت مؤمنین می‌شود (حکیم، ۳۱۷؛ مصطفوی، ۲۹۵؛ سیدمحمد بجنوردی، ۱/ ۳۵۷).

بدین ترتیب تمام احکامی که به این قاعده مستند می‌شود، بر اساس معیار عزت نفس مسلمانان و مؤمنان صادر شده است و این قاعده را می‌توان از دلایل احکام عزت نفس بر شمرد. گفتنی است این قاعده، احترام مسلمان ـ نه مؤمن ـ و آن هم در مقابل کفار را مطرح می‌کند نه در مقابل مؤمن. از این رو قاعده مزبور، بخشی از مدعا را اثبات می‌کند.

بررسی دلالت قاعده نفی سبیل: سخن در دلالت آیه شریفه نفی سبیل و نیز اصل قاعده، فراوان است. برخی بر خلاف فقیهان بسیاری، احتمال داده‌اند علت نفی سلطه کفار (نفی سبیل) مسأله‌ای سیاسی باشد؛ نه احترامی خاص به مؤمن (خمینی، کتاب البیع، ۲/ ۷۲۵). بعضی نیز در دلالت آیه بر احکام وضعی، تردید کرده‌اند و مدلول آن را بر احکام تکلیفی، محدود دانسته‌اند (شبیری زنجانی، ۱۲/ ۴۳۶۷). به هر حال به نظر می‌رسد هر آن چه در تحلیل آیه شریفه گفته شود، این نکته از آیه نفی سبیل، قابل استفاده است که جایگاه ایمان در نزد خدای تعالی به گونه‌ای است که راضی به تحقیر و اذلال آن نیست و قدر متیقّن از چنین ایمان محترمی، ایمانی است که در ضمن انسان (مؤمن) تجلّی پیدا کند. با این بیان می‌توان این آیه شریفه را یکی از ادله لزوم حفظ عزت نفس مؤمن ـ گر چه در مقابل کفار ـ دانست.

دلیل دوم: آیه عزت

خدای تعالی در آیه شریفه هشتم سوره منافقون می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يعْلَمُونَ» (منافقون: ۸) عزت از آنِ خداوند، پیامبر او و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند. این آیه گر چه به تنهایی نمی‌تواند حرمت اذلال نفس را ثابت کند ولی با توجه به برخی روایات موثقی که در ذیل آن آمده است، به نظر می‌رسد بتوان آیه مزبور را به ضمیمه و قرینه آن روایات، دلیلی بر حرمت اذلال نفس دانست. روایت سماعه[1] یکی از این روایات است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كلَّهَا وَ لَمْ يفَوِّضْ إِلَيهِ أَنْ يذِلَّ نَفْسَهُ أَ لَمْ تَسْمَعْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَالْمُؤْمِنُ ينْبَغِي أَنْ يكونَ عَزِيزاً وَ لَا يكونَ ذَلِيلًا يعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ» (کلینی، ۵/ ۶۳).

امام صادق (ع) در این حدیث، ابتدا می‌فرمایند: خدای تعالی به مؤمن اجازه نداده است خود را ذلیل گرداند؛ و سپس به آیه عزت اشاره کرده از راوی می‌پرسند: مگر این آیه را نشنیده‌ای؟ برداشت حرمت اذلال نفس برای مؤمن از این استشهاد، محتمل است. یعنی همان گونه که خدای تعالی و پیامبر گرامی عزیز هستند و حفظ این عزت و احترام بر همگان لازم است، مؤمن نیز عزیز و محترم است و هیچ کس، حتی خود وی حق ندارد این عزت و احترام را مخدوش کند. بنابراین آیه عزت نیز یکی از مستندات برخی از احکام عزت نفس به شمار می‌رود.

دلیل سوم: احادیث حرمت اذلال نفس

همان گونه که به مناسبت آیه عزت، مطرح شد، روایات متعددی در زمینه حرمت اذلال نفس مؤمن وارد شده است و بیشترین استناد در کتاب‌های فقهی بر حرمت اذلال نفس نیز به همین روایات صورت گرفته است. موثقه ابو بصیر[2] نمونه‌ای از آن‌هاست: «عَلِي بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كلَّ شَيءٍ إِلَّا إِذْلَالَ نَفْسِهِ» (کلینی، ٥/ ٦٣). بر اساس این موثقه، مؤمن درباره خویش هر کاری را می‌تواند انجام دهد؛ اما خدای تعالی به وی اجازه نمی‌دهد موجبات تحقیر و اذلال خویش را فراهم کند. بنابراین اگر مؤمن، به گونه‌ای به عزت نفس خود آسیب وارد کند که در عرف، تحقیر و اذلال به شمار رود، حرام

۱. موثقه بودن روایت به دلیل وجود عثمان بن عیسی در سند این روایت است که فردی واقفی اما ثقه است. سایر راویان این حدیث، امامی ثقه، معرفی شده‌اند (ر.ک: خوئی، ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ١١/ ١٢٠؛ ٢/ ٢٩٦؛ ٨/ ٢٩٧).

۲. موثقه بودن این روایت نیز به دلیل وجود عثمان بن عیسی در سند آن است. سایر راویان این حدیث نیز، امامی ثقه، معرفی شده‌اند (ر.ک: خوئی، ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ١١/ ١٩٣؛ ١٠/ ٣٢٤؛ ٢٠/ ٧٥).

مرتکب شده است و لذا فروع فقهی فراوانی به همین دلیل شکل می‌گیرد تا عزت نفس مؤمن ـ دست کم در این سطحی که گفته شد ـ حفظ گردد.

وجوب حفظ آبرو

۱. توضیح و تطبیق وجوب حفظ آبرو

آبرو و حیثیت مؤمن در آموزه‌های فقهی، ارزش و احترام ویژه‌ای دارد. این احترام به گونه‌ای است که هم ترازِ ارزش و احترام جان و خون او به شمار رفته است (صاحب جواهر، ۳٤/ ۹؛ ایروانی، ۱/ ۳۵). برخی فقیهان به این نکته نیز تصریح می‌کنند که حرمت و احترام مزبور، حقی شخصی نیست که مؤمن بتواند آن را از خود اسقاط کند (بحر العلوم، ۱/ ۲۹). به دیگر سخن، حفظ آبرو، بر خود وی نیز لازم است. این وجوب، مبنای احکام دیگری در فقه قرار گرفته است که نمونه‌هایی از احکام عزت نفس به شمار می‌رود. برای مثال، چند حکم فقهی در این زمینه را مرور می‌کنیم:

هر عملی که با عزت و آبروی مؤمن، ناسازگار باشد، حرام خواهد بود (بحر العلوم، ۱/ ۲۹). اگر آبروی کسی در معرض خطر باشد و دفاع از آن، موجب ضرر مهمی نشود، دفاع از حیثیت و آبرو بر وی واجب است (حکیم، محمدسعید، ۲۰۱). دلیل حرمت غیبت مؤمن، وجوب حفظ آبروی وی است (خمینی، المکاسب المحرمة، ۱/ ٤٤٤).

۲. بررسی دلالت وجوب حفظ آبرو

حفظ آبرو، گر چه می‌تواند در ذیل مباحث حرمت اذلال نفس و یا قاعده نفی ضرر و ... نیز مطرح شود، ولی در منابع فقهی، عنوانی مستقل تلقی شده است؛ چه این که مستند آن، متفاوت از موارد پیش گفته است. در اثبات وجوب حفظ آبرو به روایاتی تمسک شده است (انصاری، المکاسب المحرمة، ۱/ ۳۳٦)، مانند روایت حسین بن سعید اهوازی که در آن، امام صادق (ص) از پیامبر (ص) نقل می‌کنند: «الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ کلُّهُ عِرْضُهُ وَ مَالُهُ وَ دَمُهُ». مؤمن همه چیزش، آبروی او، مال او وخون او حرام (محترم) است (نوری، ۹/ ۱۳٦). به نظر می‌رسد ظهور این گونه روایات در وجوب حفظ آبروی مؤمن از سوی دیگران است؛ اما به باور برخی فقیهان، از مجموع روایاتی که راجع به هتاکی به مؤمن و افشای زشتی‌ها و اسرار او آمده است، چنین استفاده می‌شود که این اَعمال، مبغوضیّت ذاتی دارند و فرقی ندارد از سوی کدام مکلّف، صادر شود (خمینی، المکاسب المحرمة، ۱/ ٤٤٤).

بدین ترتیب، حفظ آبرو نیز دلیلی مستقل برای احکام عزت نفس به شمار می‌رود و از آن جا که حفظ آبرو به حفظ جان تشبیه شده است (صاحب جواهر، ۳٤/ ۹؛ ایروانی، ۱/ ۳۵)، می‌توان گفت هر عملی که باعث از بین رفتن عِرض و آبرو شود، حرام و هر عملی هم که لازمه حفظ آن است، واجب خواهد بود. لذا

از این جهت نیز با حرمت اذلال نفس متفاوت است. یعنی نه تنها لازم است از رفتارهایی که موجب اذلال نفس می‌شود، پرهیز کرد؛ بلکه انجام کارهایی که حفظ آبرو را در پی دارد، واجب است.

دلیل خاص در ابواب مختلف فقه

آن چه تا به حال به عنوان دلایل احکام عزت نفس بیان شد، مواردی نسبتاً عمومی بود که به فرع خاصی از فقه، اختصاص نداشت. اما برخی دلایل در لا به لای فروعات فقهی دیده می‌شود که با حفظ عزت نفس مؤمن، مرتبط است؛ ولی به همان فرع اختصاص دارد. این موارد تحت عناوینی مانند شأن و حال الشرف در ابوابی مانند زکات، خمس، حج و نکاح مطرح شده‌اند. در فروعات مزبور، رعایت جایگاه و شأن مکلف که به نوعی وِجهه و آبروی اجتماعی اوست، در نظر گرفته شده است. از این رو این احکام نیز در زمره احکام عزت نفس جای می‌گیرد؛ اما دلیلی که مستند آن‌ها قرار گرفته، دلیل خاص همان فرع فقهی است. برخی از این موارد را مرور می‌کنیم:

۱. عزت نفس در بحث زکات

یکی از موارد مصرف زکات، «فقیر» معرفی شده است (توبه: ٦٠)، و فقیهان در تعریف آن، نظریه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند (همدانی، ۱۳/ ٤٨٤)؛ اما مشهور از متأخران در تعریف آن گفته‌اند: فقیر کسی است که مخارج خود و افراد تحت تکفل خود را به اندازه یکسال بالفعل یا بالقوه ندارد (همان، ٤٨٥). با این وجود، تبیین معنای فقیر، نیازمند پاسخ به این سؤال است که چه هزینه‌هایی از مخارج انسان به شمار می‌رود؟ فقیهان در پاسخ به این سؤال، آورده‌اند: منزل مسکونی، خادم، مرکب، لباس حتی لباس‌های مجلسی و ...، اثاثیه منزل و سایر مواردی که گر چه به جهت وِجهه و آبروی اجتماعی به آن نیازمند است، از مخارج محسوب می‌شود. یعنی داشتن آن‌ها مانعی گرفتن زکات نیست و حتی می‌توانند برای تهیه این موارد، زکات را هم دریافت کند (طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۲/ ۳۰۷). صاحب جواهر بحث مزبور را چنین جمع‌بندی می‌کند: معیار و ملاک، مخارجی است که با توجه به نیاز و یا وِجهه و آبرو، مناسب حال وی باشد؛ چه از جهت کمّی و چه از جهت کیفی (۱۵/ ۳۲۰).

بدین ترتیب رعایت عزت نفس، معیاری برای شایستگان دریافت زکات دانسته شده است. عالمان فقه در مقام تثبیت این نظریه، افزون بر ادعای اجماع به روایات خاصه‌ای که در میان آن‌ها صحیح و غیر صیحیح وجود دارد، تمسک کرده‌اند (همو، ۱۵/ ۳۱۸). یکی از ادله روایی، خبر عبد العزیز است. در این روایت، ابوبصیر از امام صادق (ع) درباره پرداخت زکات به شخصی سؤال می‌کند که دارای چنین اموالی است: خانه‌ای به ارزش چهار هزار درهم، کنیز، غلام و شتر. امام می‌فرمایند به چنین فردی زکات تعلق می‌گیرد و پس از تعجّب ابوبصیر اضافه می‌کنند: آیا می‌گویی فرمان دهم که خانه‌اش را که مایه عزت و

جای سکونت اوست بفروشد؟ یا خادمش را که در گرما و سرما کمک‌کننده او و مایه آبروی او و خانواده‌اش است، بفروشد؟ یا فرمان دهم که غلامش و شترش را که وسیله معیشت و روزی اوست بفروشد؟! خیر لازم نیست هیچ‌یک را بفروشد؛ بلکه زکات بگیرد. زکات برای او حلال است و خانه و غلام و شترش را نفروشد[۱] (کلینی، ۳/ ۵۶۲).

۲. عزت نفس در بحث خمس

خمس در هفت مـورد، واجـب اسـت. یکـی از آن‌هـا امـوالی اسـت کـه از «مؤونـه» سـال مکلـف و نان‌خورهای وی زیاد بیاید (طباطبـایی یـزدی، العـروة الـوثقی، ۲/ ۳۹٤). فقهـا در بیـان مفهـوم «مؤونـه» توضیحاتی داده و مصادیقی بیان کرده‌اند. در نهایت نیز منظور از این واژه را معنای عرفی آن دانسته‌اند. لـذا بر این نکته تأکید می‌کنند که عرف برای هر مکلفی با توجه به نیاز و شأن و آبروی وی، مخارجی را در نظـر می‌گیرد که از آن به «مؤونه» تعبیر می‌شود. بر این اساس، مبالغی که مکلف برای حفظ آبرو و شأن خـویش هزینه می‌کند، مشمول خمس نخواهد شد (جواهرالکلام، ١٦/ ٥٩؛ خوئی، موسوعة الإمـام الخـوئی، ۲۵/ ۲۵۲).

احکامی که در بحث خمس به حفظ آبرو و عزت نفس مؤمن مرتبط می‌شـود، معلـول برداشـت از واژه «مؤونه» است. این واژه در ادله خاص بحث خمس به کار رفته است (صاحب جـواهر، ١٦/ ٥٩). بـا ایـن وجود در برخی روایات نیز مصادیقی از «مؤونه» بیـان شـده اسـت (طوسـی، ١٤/ ١٢٣) کـه آن مصـادیق، نمی‌تواند به تنهایی معیار وجوب خمس باشد؛ چه بدیهی است با توجه بـه شـرایط و زمان‌هـای مختلـف، نیازها و شؤون مکلفین تنوع غیر قابل احصایی دارد و برشمردن تمام مصادیق، غیر ممکن است.

۳. عزت نفس در بحث حج

از شرایط وجوب حج، استطاعت است (آل عمران: ۹۷). مستطیع در این بحث به کسی گفته می‌شـود که «علاوه بر باز بودن راه برای او و تمکن از رفتن به مکه، مخارج سفر مکه را داشته باشد به طوری که سفر حج و مخارج لازمه آن باعث بروز نقص و اختلال در زندگی متعارف او نشود» (گلپایگانی،۱۱). فقیهان در این زمینه تصریح می‌کنند اگر کسی پس از انجام حج، به لحـاظ اقتصـادی در شـرایطی قـرار می‌گیـرد کـه مناسب شأن و آبروی وی نیست، مستطیع به شمار نمی‌رود. در استدلال به ایـن مطلـب، برخـی بـه قاعـده

---

۱. عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِیرٍ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ إِنَّ لَنَا صَدِیقاً ... لَهُ دَارٌ تَسْوَی أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ لَهُ جَارِیَةٌ وَ لَهُ غُلَامٌ یسْتَقِی عَلَی الْجَمَلِ کُلَّ یوْمٍ مَا بَینَ الدِّرْهَمَینِ إِلَی الْأَرْبَعَةِ سِوَی عَلَفِ الْجَمَلِ وَ لَهُ عِیالٌ أَ لَهُ أَنْ یأْخُذَ مِنَ الزَّکَاةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ لَهُ هَذِهِ الْعُرُوضُ فَقَالَ یا أَبَا مُحَمَّدٍ فَتَأْمُرُنِی أَنْ آمُرَهُ أَنْ یبِیعَ دَارَهُ وَ هِی عِزُّهُ وَ مَسْقَطُ رَأْسِهِ أَوْ یبِیعَ جَارِیتَهُ الَّتِی تَقِیهِ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ وَ تَصُونُ وَجْهَهُ وَ وَجْهَ عِیالِهِ أَوْ آمُرَهُ أَنْ یبِیعَ غُلَامَهُ وَ جَمَلَهُ وَ هُوَ مَعِیشَتُهُ وَ قُوتُهُ بَلْ یأْخُذُ الزَّکَاةَ وَ هِی لَهُ حَلَالٌ وَ لَا یبِیعُ دَارَهُ وَ لَا غُلَامَهُ وَ لَا جَمَلَهُ.

لاحرج تمسک کرده‌اند (خوئی، معتمد العروة الوثقی، ۱/ ۹۷). اگر دلیل آن را قاعده نفی حرج بدانیم، به مباحث قبل مرتبط می‌شود؛ اما بعضی فارغ از دلیل نفی حرج، سه دلیل دیگر را مطرح کرده‌اند که به ادله خاص بحث حج، مربوط می‌شود. این سه دلیل به صورت خلاصه عبارت است از:

الف. مدلول عرفی استطاعت

اگر مراد از استطاعت را ـ که در ادله وجوب حج آمده است مانند آیه ۹۷ سوره مبارکه آل عمران ـ استطاعت عرفیه بدانیم، شامل چنین شخصی نمی‌شود؛ زیرا کسی که پس از مصرف هزینه‌های حج، نمی‌تواند در حدّ شأن خویش زندگی کند، استطاعت عرفی ندارد. بنا بر این حفظ آبرو و عزت نفس افراد در استطاعت آنان نسبت به حج، نقش دارد.

ب. مدلول نقلی استطاعت

استطاعت در برخی روایات به «زاد و راحله» تفسیر شده است. امام صادق (ع) به شخصی که از معنای «استطاعت» سؤال کرده بود، فرمودند: «إِنَّمَا یعْنِی بِالِاسْتِطَاعَةِ الزَّادَ وَ الرَّاحِلَةَ، لَیسَ اسْتِطَاعَةَ الْبَدَنِ» (کلینی، ۴/ ۲۶۸). منظور، استطاعت نسبت به زاد و راحله است نه [تنها] استطاعت بدن. بدین ترتیب از شرایط وجوب حج، داشتن زاد و راحله است؛ و بعید نیست انصراف از «زاد و راحله» در عرف را مقداری بدانیم که مناسب شأن و جایگاه اجتماعی مکلف باشد (سیستانی، محمدرضا،۳/ ۱۴). این روایات نیز دلیل دیگری بر رعایت «عزت نفس» در وجوب حج است.

ج. صحیحه ابن حجاج[1]

ابن حجاج از امام صادق (سؤال می‌کند: آیا انجام حج هم بر فرد ثروتمند واجب است و هم فقیر؟ امام (در پاسخ می‌فرمایند: «الْحَجُّ عَلَى النَّاسِ جَمِیعاً کبَارِهِمْ وَ صِغَارِهِمْ فَمَنْ کانَ لَهُ عُذْرٌ عَذَرَهُ اللَّهُ». (کلینی، ۱۴۰۷: ۴/ ۲۶۵) حج بر تمام مردم، کوچک و بزرگشان واجب است؛ پس اگر کسی عذری داشته باشد، خداوند او را معذور می‌دارد. بر اساس این روایت، «عذر» عرفی، باعث عدم وجوب حج خواهد بود و نداشتن اموالی متناسب با شأن، در نزد عرف، عذر به شمار می‌رود. (سیستانی، محمدرضا،۳/ ۱۵) بنابراین این روایت نیز دلیلی بر تأثیر مباحث «عزت نفس» بر احکام شرعی است.

٤. عزت نفس در بحث نکاح

---

۱. راویان موجود در سند این روایت (عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیر عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ) امامی ثقه و یا معتبر دانسته شده‌اند. ر.ک: خوئی، ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، ۱۱/ ۱۹۳؛ ۱٦/ ۹۹؛ ۱٤/ ۳۰۹؛ ۱۵/ ۲۹۱.

احکام مرتبط با عزت نفس را در بحث نکاح نیز می‌توان مشاهده کرد. از عوامل مـؤثر بـر مقـدار نفقـه زوجه، منزلت و جایگاه اجتماعی زوجه است. بر شوهر واجب است در کمیـت و کیفیـت هزینـه‌هـا بـرای همسرش، شأن و آبروی وی را در نظر بگیرد (سیستانی، علی، منهاج الصالحین، ۳/ ١٦٥).

برخی از فقها دلیل بر این حکم را واژه «المعروف» می‌دانند کـه در آیـه ۲۳۳ سـوره مبارکـه بقـره آمـده است: «وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». ترجمه: و به عهده صاحب فرزند [پدر] است کـه خوراک و لباس مادر را به حد متعارف بپردازد. واژه «معروف» در این اسـتدلال بـه «آن چـه شایسـته شـأن همسر و متعارف با آن است» معنا شده است (سیفی مازندرانی، ۳۰).

صاحب جواهر، رعایت عرف و همطرازی نفقه زوجه با سایر شهروندان را بر شوهر واجـب می‌دانـد و یکی از دلایل آن را اطلاق اوامر بر انفاق برمی‌شمارد. به عقیده وی، شارع مقدس در قرآن و سنت، شوهر را به پرداخت نفقه، تکلیف کرده و این تکلیف نیز به نحو مطلق بیان شده است؛ و از آنجا که برای ایـن مـوارد میزان مشخصی در شرع بیان نشده است، باید مقدار آن را از عرف به دست آورد (۳۱/ ۳۳۰).

رعایت عزت نفس مؤمن در تعیین مقدار مهریه زن نیز تأثیر گذار است. در برخی شـرایط بـرای تعیـین میزان مهریه زوجه، باید به شأن و شایستگی زوجه ملاک قرار گیرد و به هر میزان که زوجه شایسـته باشـد از مال زوج برای وی، مهریه در نظر گرفته شود (همو، ۲۹/ ۱۹۳).

۵. عزت نفس در بحث عدالت

«عدالت» اصطلاحی فقهی است که در مباحث مختلف این دانش، مطرح می‌شود. مباحثی هم چـون تقلید، شهادت، نماز جماعت و ... . به باور برخی فقیهان، یکی از مؤلفـه‌های اصـلی عـدالت، «مـروت» است (ابن حمزه، ۲۳۰؛ محقق کرکی، ۲/ ۳۷۲) و «مروت» یعنـی پیـروی از عـادات پسـندیده و پرهیـز از عادات و کارهای مباح ولی ناپسند و تنفرانگیز؛ کارهایی که ارتکاب آن‌هـا بیـانگر فرومـایگی و پسـتی فـرد است، مانند غذا خوردن در بازار و مکان‌های عمومی، ادرار در خیابان‌ها هنگام رفـت و آمـد مـردم، و ... . مصادیق مروت با توجه به افراد، زمان، مکان، و مقامات متفاوت است (بحرانی، ۱۰/ ۱۵).

رفتارهایی که بیانگر فرومایگی و پستی فرد است، عزت نفس وی را مخدوش می‌کند؛ لذا اگر مروّت را شرط عدالت دانستیم، حفظ عزت نفس یکی از شرایط عدالت خواهد بود و کسی که عزت نفس خـویش را رعایت نمی‌کند، از انجام کاری که در آن عدالت شرط شده است نیز محروم می‌شود.

نتیجه‌گیری

حفظ عزت نفس و یا اذلال آن، منشأ احکام متعددی است. این احکام به بابی خـاص از فقـه منحصـر نبوده بلکه در ابواب مختلف، پراکنده است. با این وجود، دلایلی هم که فقهـا بـرای اثبـات احکـام مزبـور تمسک کرده‌اند، گوناگون است. در پژوهش حاضر در مجموع به پنج دلیل اشاره شده است. برخـی از ایـن ادله به صورت احکام ثانوی، منجر به صدور احکامی مرتبط با عزت نفس می‌شوند؛ مانند قاعده نفی حرج و نفی ضرر و بعضی نیز بیانگر حکم اولیه‌اند؛ مانند ادله حرمت اذلال نفس و ذلت پذیری.

از سوی دیگر، گستره و تنوع احکام مرتبط با عزت نفس، بیانگر نقش پررنگ و تأثیرگذار عزت نفـس در احکام فقهی است. با تأملی در این احکام و دلایل آن‌ها به روشنی می‌تـوان دریافـت کـه ایـن عامـل مهـم تربیتی، احکام اولیه فقهی را در موارد مختلف، تغییر می‌دهد. به دیگر سخن حفظ عـزت نفـس و پرهیـز از خواری و ذلت که در مباحث تعلیم و تربیت و مباحث اخلاقـی، بحثـی مهـم و عـاملی اثرگـذار بـه شـمار می‌رود، در دانش فقه نیز مورد توجه قرار گرفته و زیر بنای احکام فراوانی است. تأثیر این عامل مهم تربیتـی در گستره فقه به گونه‌ای است که می‌توان آن را به عنوان یک قاعده فقهی نیز مطرح کرد تا فقیهان و مجتهدان همواره در اظهار نظرهای فقهی، این عامل را بسان قواعد دیگر فقهی در نظر داشته باشـند؛ کـه البتـه تبیـین چنین قاعده‌ای، مجالی مستقلی می‌طلبد.

منابع

ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، ***الوسیلة الی نیل الفضیلة***، قم، انتشارات کتابخانه آیـت اللـه مرعشـی، چاپ اول، ۱٤۰۸ ق.

ابن فارس، احمد بن فارس، ***معجم مقائیس اللغة***، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱٤۰٤ ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت، دار الفکر، چاپ سوم، ۱٤۱٤ق.

اشتهاردی، علی پناه، ***مدارک العروة***، تهران، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***المکاسب المحرمة و البیع و الخیارات***، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

______________، ***کتاب الحج***، قم، مجمع الفکر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.

ایروانی، علی، ***حاشیة المکاسب***، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

بجنوردی، حسن، ***القواعد الفقهیة***، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

بجنوردی، محمد بن حسن، ***قواعد فقهی***، تهران، مؤسسه عروج، چاپ سوم، ۱۴۰۱ ق.

بحر العلوم، محمد، ***بلغة الفقیه***، تهران، منشورات مکتبة الصادق، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

تبریزی، جواد، ***استفتاءات جدید***، قم، بی‌نا، چاپ اول، بی‌تا.

________، ***تنقیح مبانی العروة- کتاب الاجتهاد و التقلید***، قم، دار الصدیقة الشهیدة، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.

________، ***صراط النجاة***، قم، دار الصدیقة الشهیدة، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.

حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، ***العناوین الفقهیة***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

حکیم، محسن، ***نهج الفقاهة***، قم، انتشارات ۲۲ بهمن، چاپ اول، بی‌تا.

حکیم، محمد سعید، ***مسائل معاصرة فی فقه القضاء***، نجف، دار الهلال، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.

خمینی، روح اللّه، ***القواعد الفقهیة و الاجتهاد و التقلید*** (تهذیب الأصول)، قم، دار الفکر- کتابفروشی اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.

________، ***المکاسب المحرمة***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

________، ***تحریر الوسیلة***، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی‌تا.

________، ***کتاب البیع***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

خوانساری، احمد، ***جامع المدارک فی شرح مختصر النافع***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.

خوئی، ابو القاسم، ***معتمد العروة الوثقی***، قم، منشورات مدرسة دار العلم- لطفی، چاپ دوم، ١٤١٦ ق.

________، ***موسوعة الإمام الخوئی***، قم، تحت اشراف جناب آقای لطفی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات ألفاظ القرآن***، لبنان- سوریه، العلم- الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

سیستانی، علی، ***المسائل المنتخبة***، قم، دفتر حضرت آیة الله سیستانی، چاپ نهم، ۱۴۲۲ ق.

________، منهاج الصالحین، قم، دفتر حضرت آیة الله سیستانی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.

سیستانی، محمد رضا، ***بحوث فی شرح مناسک الحج***، بیروت، دار المورخ العربی، چاپ دوم، ۱۴۳۷ق.

سیفی مازندرانی، علی اکبر، ***دلیل تحریر الوسیلة- أحکام الأسرة***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.

شبیری زنجانی، موسی، ***کتاب نکاح***، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

شجاعی، محمد صادق، ***توکل به خدا***، قم، انتشارات موسسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۸۷.

شعبانی، احمد، و علی اکبر کریمی، «بررسی مقایسه‌ای مفهوم شأن در الگوی مصرف فرد مسلمان و نظریه مصرف متظاهرانه»، ***دوفصلنامه علمی پژوهشی مطالعات اقتصاد اسلامی***، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ـ ١٤، بهار و تابستان ١٣٩٤.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام***، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.

صدر، محمد باقر، ***قاعدة لا ضرر و لا ضرار***، قم، دار الصادقین للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

صیمری، مفلح بن حسن، ***کشف الالتباس عن موجز أبی العباس***، قم، مؤسسه صاحب الأمر، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

طباطبایی یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ***العروة الوثقی فیما تعم به البلوی*** (المحشّی)، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

ــــــــــــــــ، ***العروة الوثقی فیما تعم به البلوی***، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

طباطبایی‌قمّی، تقی، ***الدلائل فی شرح منتخب المسائل***، قم، کتابفروشی محلاتی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.

طریحی، فخر الدین بن محمد، ***مجمع البحرین***، تهران، مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***تهذیب الأحکام***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، ***قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***القواعد الفقهیة***، قم، چاپخانه مهر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ***کتاب العین***، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، ***أنوار الفقاهة- کتاب الطهارة***، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

گلپایگانی، لطف الله، ***استفتاءات حج***، قم، انتشارات حضرت معصومه، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
محقق حلّی، جعفربن حسن، ***المعتبر فی شرح المختصر***، قم، مؤسسه سید الشهداء، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد فی شرح القواعد***،قم، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
مصطفوی، محمد کاظم، ***القواعد- مأة قاعدة فقهیة***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ چهارم، ۱۴۲۱ ق.
مکارم شیرازی، ناصر، ***القواعد الفقهیة***، قم، مدرسه امام امیر المؤمنین، چاپ سوم، ۱۴۱۱ ق.
مؤمن، محمد، ***کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة***، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
نراقی، احمد بن محمد مهدی، ***مستند الشیعة فی أحکام الشریعة***، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
نوری، حسین بن محمد تقی، ***مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل***، بیروت، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
هاشمی شاهرودی، محمود، ***فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت***، زیرنظر محمود هاشمی شاهرودی، قم، انتشارات مؤسّسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ۱۳۸۲.
همدانی، رضا بن محمد هادی، ***مصباح الفقیه***، قم، المؤسسة الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.